

آنهايي كه تاكيد بر آريانا و آريايي مي‌دارند

در پي نفي تاريخ و فرهنگ هزاران ساله

سرزمين ما مي باشند



سليمان راوش نويسنده و پژوهشگر

چندي پيش حركت دانشي در جهت روشن شدن گوشه هاي تاريخ باستاني کشور ما به راه افتاد. كه آغازگر آن جناب پروفسيور لعل زاد بودند. خوشبختانه من نيز توانستم در اين بحث دانشگاهي سهم بگيرم. اميدوار بودم كه با راه اندازي گفتمان بدون تعصب و تقلب ، قوم گرایی و محل انديشي ،حاشيه روی و اضافه گویی ها، موسمی انديشي و تفاضل درچنين بحث، دانشي مردان ما اشتراك نمايند. سوگوارنه بجای همه این امیدواری ها ملاحظه کردم كه بحث در نطفه به كژراهه كشانیده شد. قوم گرایی ، محل انديشي ،حاشيه روی و اضافه گویی ، موسمی انديشي و تفاضل توأم با توهين و تحقير، جایی خردورزی، صداقت، مستند گویی، تحمل حقايق، مراعات عفت كلام و قلم را گرفت. و اصل بحث اكادميك و دانشگاهي در رابطه به موضوع مشخص ومعین. مطرح شده کنار زده شد.

ما آگاهيم كه در اثر عوامل معين اجتماعي و سياسي جامعه ما در طول چند سده اخير نتوانسته كه تاريخ واقعي و جغرافياي اقوام، ادیان، ادبيات، جنبش های فكري و فلسفي سرزمين باختر، خراسان و

افغانستان امروزی را، تبیین و تألیف نمایند. آنچه از بزرگان چون احمد علی کهزاد، مرحوم غلام محمد غبار، مرحوم عبدالحی حبیبی، کاتب هزاره، میر محمد صدیق فرهنگ و چندتای دیگر را که داریم. سیر گذرایی از مسیر تاریخ کشور ما در درازنای تاریخ به شمار می آید. ما در هیچیک از تواریخی که ایشان نوشته اند، بگونه مفصل و مستند از دوره های باستان و شاهان پیشدادی، کیانیان، ذکری نمی یابیم. تنها شاد روان احمد علی کهزاد و عبدالحی حبیبی یاد کرد های دارند. اما با تأسف که در تعیین زمانی بر خی از دوره ها، دچار همان اشتباهات شده اند که تاریخنگاران سنتی خراسان بعد از اسلام شده اند، علاوه بر آنکه در تعیین هویت مردمان این دوره خود دچار لغزشهایی گردیده اند، که البته این قابل درک است. اما باید گفت که این بدان معنی نیست که آنها سعی ننموده اند که حقایق را نگویند، نه، آنها با وجود شرایط تنگ محیطی و استبداد مذهبی و سیاسی از همه امکانات خویش استفاده برده اند. اما ما میدانیم که تا چند دهه پیش از امروز کتب و مأخذ و منابع مانند امروز وجود نداشت. به ویژه که بهترین وسیله که از طریق آن به بزرگترین موزه ها و کتابخانه های جهان میتوان دسترسی پیدا کرد یعنی انٹرنیت موجود نبود. سیر و سفر های پژوهشی امکان نداشت، دولت های وقت خانوادگی و ضد اشاعه فرهنگ ملی بودند. از یک سو دولت ها و از سوی دیگر ملا ها نمی خواستند که شعور و دانش جامعه انکشاف پیدا نماید و مردم به حقیقت هویت ملی و فرهنگی و آیینی خود پی ببرند. تاریخ نگاران، محققین و پژوهشگران، منتقدین تاریخ و ادبیات همانقدر می توانستند کار نمایند که منبع و مؤخذ داشتند. یا همانقدر کار می توانستند بکنند که برای شان در مکتب و مدرسه و دانشگاه ها تعلیم داده شده بود. به همین سبب است که اکثر از آفرینش های ایشان دارای خلا ها و کاستی ها می باشد.

از طرف دیگر ما خوب میدانیم که روشنفکران جامعه ما به شمول شاعر، نویسنده، تاریخنگار، پژوهشگر، منتقد و غیره همه و همه در دوره آغاز تحرکات و نسج و نضج جنبش های فکری یکباره سیاست زده شدند، که تداوم آن را امروز بر علاوه سیاست زدگی، در نژاد گراییها، قوم گرایی، محل پرستی، دین خویی و زبان ستیزی هاعملاً نیز مشاهده می نمایم. در اثر این سیاست زدگی و پی آمد های بعدی آن روشنفکر ما در تمام حوزه های دانشی، ظرفیت تفکر مستقلانه خویش را از دست داد. اگر شعری سروده می شد و یا اگر داستان خلق می گردید، یا اگر برگگی از تاریخ نوشته می شد، یا نقدی به عمل می آمد. مانند امروز با رنگهای معین و جانبدارانه بود. البته میتواند استثناهات در یک اجتماع چند میلیون وجو داشته باشد. اینجا حرف به صورت کُل است.

بدبختانه که امروز نیز وضعیت به همان منوال است. ما از دیگر عرصه ها بحث نمی کنیم. بحث روی تاریخ و پژوهشهای تاریخی و نقد تاریخی است. در این حوزه نیز هستند کسانی که خلاف اصول و موازین تاریخنگاری و یا پژوهشهایی متکی به تاریخ، برای ارضای خاطر قوم و قبیله و یا

تعلقیات های سیاسی و منطقه یی وجدان ملی را زیر پا می گذارند. در رضای منافع قوم و قبیله و سازمان و تعلقیات های منطقه یی خویش باک ندارند که در برابر حقیقت {شمشیر بازی} نمایند تا بتوانند چندین هزار سال از تاریخ سرزمین ما را به پای شبیح به نام آریایی قربانی نموده، نابود نمایند. و با وقاحت و پررویی دوره پیشدادی ها، و کیانی ها، را نادیده گرفته از هخامنشیان می آغازند تا بدین وسیله آب در آسیاب دشمنان تاریخ سرزمین ما ریخته باشند و سیطره پارسها را بر سرزمین باختر و خراسان موجه گردانند. از سوی دیگر زیر عنوان آریایی و پارسها، تاریخ مردمان سرزمین شانزده شهر اوستایی را می خواهند به قرنهای نزدیک ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ سال پیش از میلادی برسانند. و پیش از آن را انکار نمایند.

واقعیت تاریخ سرزمین ما:

حقایق تاریخی نشان می دهد که تاریخ پارسها از ظهور هخامنشیان آغاز می یابد. این امر را شما در تمام تاریخ های که پارسها (ایرانیان امروزی) نوشته اند، به وضاحت میتواند ببینید که بدن انکار، تمام هست و بود خود را فقط از دوره هخامنشیان بیان میدارند. واقعیت هم همین است. پیش از هخامنشیان پارسها تاریخ ندارند. رجوع شود به تاریخ ده جلدی مرتضی راوندی، جلد اول بخش هخامنشی ها، تاریخ سه جلدی "روزگاران" نوشته داکتر عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز مجموعه پژوهشهای از محققین چون: ا.آ گرانوسکی، م.آ داندامیو، گ.ا. کاشلنکو، پروفیسور ای.پ. پتروشفسکی، پروفیسور م.س. ایوانف، لوک بلوی، و دیگر تاریخ های رسمی که پارسها (ایرانیان) نوشته اند. محمود افشار یزدی در کتاب سه جلدی "افغان نامه" برای اینکه تاریخ سرزمین ما را با هخامنشیان مرتبط ساخته باشد، می نویسد: «دوره سلطنت هخامنشیان آغاز تاریخ مشترک این مرز و بوم است، یعنی دوهزار و پانصد سال پیش، فلات ایران یک واحد سیاسی بزرگ بوده است: قسمت شرقی آن طبق کتب یونانی مرکب بوده از ساتراپیهای که اکنون بعضی از آنها کشور افغانستان را تشکیل می دهد» ۱

ملاحظه می فرماید که چگونه پارسیان می خواهند سرزمین بزرگ و کهن باختر را که خود دست پرورده و برخاسته از این سرزمین می باشند، زیرکانه آن را ساتراپیهای خویش وانمود سازند. در حالیکه تاریخ سرزمین در جود شاهان مقتدری، هزاران سال پیش از ظهور قومی به نام پارس ها می رسد. پارسها حداکثر تاریخ ۷۰۰ سال پیش از مسیح را دارند. گیرشمن می نویسد: «در زمان هومان ایمنه Huban - Immena. (۶۹۲ - ۶۸۸ ق م) که برای تأیید ادعای قانونی امیر بابلی ضد آشور،

سپاهی قوی گرد آمد - نخستین بار نام پارسیان پارسوماش به میان آمد.» ۲

به همین منظور است که شما در تاریخهایی رسمی ایران و تاریخنگاران معاصر آن از دوره های تاریخی سرزمین ما مانند پشیدایان، کیانیان، اشکانیان، کوشانیان، یفتلیان و غیره چیزی را نمی توانید

پیدا نماید. آنها فقط از هخامنشیان می آغازند و به ساسانیان ختم می نمایند. حتا تاریخ نگاران ما نیز سعی نکرده اند که بر این مهم تاریخی آنگونه که شایسته و بایسته است بپردازند.

جالب این است، همانگونه که در تواریخ پارسها، شما یادی و تفصیل از پیشینه تاریخی سرزمین ما نمی یابید. در تاریخهای که در باختر و خراسان نوشته شده (از قرن هفت تا به اواسط قرن نزده میلادی) به شمول تاریخنگاران عرب که بعد از اسلام نوشته اند نامی از کوروش و داریوش را نمی یابید. حتا فردوسی بزرگ نامی از شاهان هخامنشی در شاهنامه نمی برد. این یکی از پرسشهای بسیار جالب است. اما روان شاد علامه احمد علی کهزاد پاسخی درست ارائه می دارد جایی که می نویسد:

«... تاریخ هخامنشیان چندان روشن نیست و امرای آنها سراسر جنبه محلی داشت و با کوروش، اصل مرحله تاریخی آنها شروع می شود چون خود کوروش هم در چند سال اول سلطنت، تنها شاه علاقه "شوش" و پسان تر شاه فارس خوانده می شد... از میان شاهان هخامنشی آن که اول به فکر تهاجم خاک آریانا (!) افتاد، سیروس [کوروش] است که بعد از یک رشته محاربات به طرف غرب در بابل ولیدی به جانب شرق فارس رخ نموده بنای تجاوز را بر خاک ما گذاشت.

به هر حال سیروس هخامنشی در کاپیسا مقاومت شدیدی دیده و این مقاومت در مقابل موسس دولت هخامنشی بدون اداره کدام سرکرده و پادشاه مقتدر نمی شود. اگر چه سیروس حاشیه غربی و بعضی حصص صفحات شمال و حتی قسمت های جنوب شرقی آریانا (!) را هم فتح نمود ولی این فتح به قیمت جان او تمام شد.»^۲

هم چنین همه تاریخ ها و تحقیق ها شهادت می دهد که داریوش را شاه باختر به هلاکت رسانده است و ختم دوره هخامنشیان متجاوز به خاک ما به دست باختریان دلیر اتفاق افتاده است. خلاصه پژوهش ها را در کتاب تاریخ افغانستان از احمد علی کهزاد چنین می خوانیم:

«بسوس حکمفرمای باختر از دشمنان خطرناک دولت هخامنش بود و برای اینکه وجود این دولت را دشمن می پنداشت، از میان بر دارد موقع خوب یافت و سرداران دیگر مانند بارسائینتس حکمران درانجیانا و اراکوزیا و نابارزانس جنرال گارد شاهی باهم متفق شده داریوش را بکشتند و با این صورت خطری را که از دولت هخامنشی تصور می کردند بر داشتند.»^۳

مرحوم غبار می نویسد: «مردم افغانستان شش سال در برابر سپاه کورش جنگید.»^۴
محمد صدیق فرهنگ می نویسد: «در عصر باستان ایرانیان، یونانیان و عربان یکی بعد دیگری از غرب افغانستان باافغانستان لشکر کشیدند»^۵

ملاحظه می فرمایید که خلاف ادعایی پارسها، باختر، خراسان هرگز از ساتراپیهای هخامنشیان نبوده است با آنکه در این قلمرو تجاوزات گسترده داشته اند. اگر مدتی برخی از مناطق این سرزمین در اشغال هخامنشیان در آمده، زودگذر بوده و همیشه مردم باختر در جنگ و نبرد با ایشان قرار داشته اند. چنانکه تاریخگاران از جمله روان شاد علامه احمد علی کهزاد، علامه عبدالحی حبیبی، مرحوم غلام محمد غبار، مرحوم محمد صدیق فرهنگ همه و همه استیلای هخامنشیان را تجاوز بر قلمرو ما نوشته اند.

بدین لحاظ مردم سرزمین ما هیچگونه پیوندی با هخامنشیان ندارد و همیشه هخامنشیان را متجاوز بر قلمرو باختریان شناخته اند.

نژاد به نام آریایی:

نژاد به نام آریایی طبق ارشادات برخی ها و منابع و مأخذ های که ارائه میدارند، ایشان را در دو هزار سال و پیش تر تا سه هزار سال قبل از میلاد معرفی میدارند که در اثر مهاجرت در باختر و پارس و هند و اروپا پهن گردیده اند. بر اساس ادعای این مدعیان، تاریخ هند و اروپا با مهاجرت آریایی ها رقم می خورد. در سرزمین ما طبق ادعای ایشان از کیومرث تا به کودکی که هنوز تولد نگردیده، همه آریایی اند.

بیباید به تاریخی تطبیقی روی آوریم. تا موضوع گسترده تر بیان گردد. همین امروز که من این نبشته را می نویسم آغاز هزاره سوم میلادی است و فقط ده سال از آن می گذرد. طبق محاسبه، چهار هزار و ده سال پیش یا چیزی کم و زیاد این به اصطلاح نژاد آریایی سر از نا کجاآبادی بر آورد و تمام جهان را آویزه دامن خود ساخت.

اکنون به بررسی تطبیقی متکی به اسناد تاریخی می پردازیم. در اینجا پیش از آنکه دیدگاه های مورخین باستان یعنی قبل از میلاد و معاصرین را بیان نمایم، نخست از فردوسی خودمان آغاز می نمایم.

میدانیم که فردوسی بزرگ در هزار اول بعد از میلاد می زیست. در این صورت دو هزار سال پیش از میلاد که آریایی ها به اصطلاح ظهور نمودند، جمع یک هزاره سال بعد از میلاد که فردوسی بزرگ می زیسته مجموعاً می شود سه هزار سال. اما ملاحظه کنید که فردوسی بزرگ چه می فرماید:

یکی نامه بود از گه باستان

سخنهای آن بر منش راستان

چو جامی گهر بود و منثور بود

طبایع زیبوند او دور بود

گذشته بر او سالیان شش هزار (۶۰۰۰)

گر ایدونگ پرسش نماید شمار

گرفتم بگوینده بر آفرین

که پیوند را راه داد اندرین ۶.

هخامنشیان نیز در نیمه دوم هزاره اول قبل از میلاد بوده اند. در حالیکه شاهنامه شهادت می دهد که مردم سرزمین ما سه هزار سال پیش از هجوم نژاد آریایی یا ظهور آریایی ها تاریخ نگاشته اند. خط موجود بوده و تمدن .

در این صورت آیا نمی شود گفت که ، آنهایی که تاریخ و تمدن سرزمین ما را با نام نژاد آریایی و با آریایی ها رقم میزنند. حداقل سه هزار سال از هویت فرهنگی و تاریخی مردم ما را به ویژه به نفع پارسها (هخامنشیان) می خواهند انکار کنند.

یک موضوع جالب دیگر، در تاریخهای که پارسها نوشته اند و پژوهشگران غربی به فرمایش یا زیر نظر آنها، گفته شده که هخامنشیان زرتشت را نمی شناخته اند و هخامنشیان آیین زرتشتی نداشته اند. گیرشمن، آیین هخامنشیان را به دستور پارسها به آیین مغان مربوط می داند. ما میدانیم که آیین مغان با میتراپی و زرتشتی تفاوت دارد و این آیین پیش از زرتشتی بوده است. او مدعی می شود که آیین زرتشتی در جامعه هخامنشیان تازه توسعه می یافت آن هم در زمان داریوش آخر. وی می نویسد: آیین مزدایی، که زرتشت آن را تغییر داده بود، در سراسر شاهنشاهی شروع به توسعه کرد، تاریخ پیامبر هنوز مورد بحث است. تصور می کنند که وی اصلاً از مردم ماد بوده و مجبور به ترک موطن اصلی خود گردیده و برای موعظه به ایران شرقی شتافت، و در آنجا پیروانی یافت، از آن جمله امیری بود به نام ویشاسب. به هر حال آیین جدید از مشرق ایران به تدریج در سراسر کشور شروع به انتشار کرد.» ۷

توجه می فرماید که چگونه توطئه ها برای سلب هویت ملی تاریخی و تاریخ کشور ما از سوی پارسیان و به قلم غربیان نیز مطرح گردیده است. در حالیکه دوره شاهنشاهی گشتاسب یکی از دوره های روشن تاریخ ما به شمار می آید. اما هم ایرانیان و هم مزدبگیران غربی شان این شاه پر قدرت باختار زمین را امیر یک ولایت می خوانند. و با جعلکاری بزرگ می خواهند وانمود سازند که گویا گشتاسب و زرتشت بعد از هخامنشیان بوده و یا در اواخر دوره هخامنشیان ظهور کرده اند.

سوال اینست که چرا پارسها از سلطنت دوره پیشدایان تا به کوشانیان نام نمی برند و اگر می برند هم سعی می کنند که همه سرزمین های آن دوره را ساتراپهای فارس و شاهنشاهان آن را امیران کوچک نشان بدهند. از شناخت آیین زرتشتی و زرتشت در دوران هخامنشیان انکار می کنند. پاسخ واضح است. می خواستند و می خواهند تا بدین وسیله دوره های تاریخی سرزمین ما را بعد از

هخامنشیان وانمود سازند و این سرزمین را یکی از ایالت های پارس قلمداد نمایند. در حالیکه عکس تاریخنگاران پارس ، تاریخ نویسان سرزمین ما خراسان، چون گردیزی ، یعقوبی، مسعودی، طبری ، بناکتی، حمدالله مستوفی، خاوند شاه بلخی ، ابن اثیر، از پیشدایان بلخی ، کیانیان و اشکانیان ، کوشانیان و یفتلیان به مثابه دوره های تاریخی و تمدنی سرزمین ما نام می برند و مفصل وقایع دوره های حاکمیت آنها را مستند شرح می دهند.

سه هزار سال را که پارسیان می خواهند رویش خاک بیاندازند، همان دوره های پیشدایان و کیانیان می باشد. که همه مردمان بومی شانزده شهر اهورایی(اوستایی) بوده اند. اگر نژادی به اصطلاح آریایی و غیر آریایی هم از نا کجا آبادی سرازیر شده باشند ، در مردمان بومی این سرزمین حل شده اند. زیرا پیش از ورود به اصطلاح آریایی ها، مهاجرت های گسترده دیگر در این سرزمین حتا از ۶۰ هزار سال پیش از میلاد وجود داشته است. در یک گزارش علمی می خوانیم که:

« . . . تحقیقات تازه حاکی است که مهاجران اولیه ۶۵ هزار سال قبل در طول سواحل شبه جزیره عربستان به سوی هند و اندونزی به حرکت درآمدند.

زیرمجموعه ای از همین گروه بعداً در حدود ۳۰ تا ۴۰ هزار سال قبل به سوی هند و ایران به حرکت درآمد و در خاور میانه و اروپا سکنی گزید.

این داده ها نتیجه مطالعه دو تیم از دانشمندان به روی "دی ان ای" در بومیان مالزی و جزایر اندامان و نیکوبار واقع در اقیانوس هند است.»^۸

ما میدانیم که کشور باختر = خراسان منطقه عبوری به شمار می آمده و این اقوام باید که از راه افغانستان بسوی هند گذشته باشند. از جانب دیگر پیش از آریایی ها که برخی ها، شاهان هخامنشی را مظهر این قوم می شمارند. در باختر سلطنت های مقتدر وجود داشت. علامه کهزاد می نویسد: « دونکر و گایگر چنین نظر دارند که پیش از هخامنشیان و پیش از ماد ها سلطنت های مقتدری در باختر وجود داشت»^۹

وجود قوم مهاجری به نام آریایی شاید وجود داشته باشد. اما این قوم مهاجر بود و در برخی نقاط مخصوصاً در حوزه سند مشغول چپاولگریها بودند.

ویلی دورانت می نویسد: « این آریاییهای چپاولگر که بودند؟ آنها خودشان لغت «آریایی» را به معنای نجیب و شریف به کار می بردند، اما این اشتقاق، که بوی میهن پرستی از آن می آید، شاید یکی از آن اندیشه های بعدی باشد که بر علم زبانشناسی رنگ بدنام کننده طنز می زند. خیلی احتمال می رود که آنها از منطقه دریای خزر آمده باشند، که اقوام ایرانی آن را ایران- وئجه می نامیدند، یعنی سرزمین آریاییها. در حدود همان زمان که کاسیهای آریایی به سرزمین بابل غلبه یافتند، آریاییهای

ودایی ورود به هند را آغاز کردند. این آریاییها هم، مثل ژرمنهایی که به ایتالیا هجوم بردند، بیشتر مهاجر بودند تا فاتح.» ۱۰

به هر روی، گفتیم از سه تا پنج هزار سال از دوره‌هایی تاریخی و هویتی سرزمین ما از طرف پارسیان و غربیانی که زیر نظر آنها می‌نوشتند مسکوت نگهداشته شده است. شاید سوال نیز به وجود آید که دوره‌های پیشدایان و کیانیان و کوشانیان را تاریخنگاران خراسان که در روزگاران فردوسی می‌زیسته‌اند نیز حداقل به شش هزار سال نمی‌رسانند به غیر از فردوسی. این واقعاً سوال مهم است. فقط یک نکته کوتاه باید عرض کرد که روشنگران خراسان زمین یعنی سرزمین ما پس از سیطره اعراب بر این سرزمین، نمی‌توانستند حقایق را مگر با تشبیه و کنایه بیان کنند. در غیر صورت مانند بسیاری از هم‌صنفان و هم‌کیشان و هم‌فکران شان، آنها را یا سرمی‌بریدند و یا به دار آویخته می‌شدند. همین اکنون یعنی در هزاره سوم پس از میلاد وقتی دانشمندان و باستان‌شناسان به کشف فیسل‌های انسان از یک میلیون سال پیش و یا کشف آثار تمدن در صد ها هزار سال پیش از میلاد نایل می‌آیند و آن را اعلام می‌دارند ستون‌های واتیکان به لرزه در می‌آید. زیرا هرکشف، خط بطلانی است که بر حکایت آفرینش در تورات کشیده می‌شود. چونکه بر اساس بیان تورات از ظهور آدم تا به امروز پیشتر از نه هزار سال نمی‌گذرد. اکنون چه توقع باید داشت که در سرزمین پس از سیطره خونین اعراب، در زیر سایه شمشیر و دار آنها، فرهنگیان سرزمین ما چه و چگونه باید می‌نوشتند. ولی با وجود آن، بودند رادمردان که نوشتند و مردانه پای دار رفتند و عده دیگر تمام فن و فنون بیان را بکار بردند، تا بتوانند مقاصد خود را تحریر دارند و پیام برای نسل‌های بعد از خود بجا گذاشته باشند. ملاحظه فرمایید که فرهیختگان ما چگونه تاریخ سرزمین ما را تا حد نهایی یعنی با پیدایش آدم پیوند می‌دهند، و آنگاه بدون آنگاه زاهد و شحنه مذهب متوجه شود به کار نامه‌ها و کارکرد‌ها و اندیشه‌های (آدم) که همان کیومرث مدنظر شان است می‌پردازند، که هر صاحب تفکری میتواند درک نماید که قضیه از چه قرار میتواند باشد.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه می‌نویسد:

« ایرانیان انسان اولین را کیومرث می‌گویند» ۱۱

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد:

« سر پادشاهان کیومرث بود و بعضی دیگر پنداشته‌اند که اصل نژاد و سرچشمه مخلوق از او بود» ۱۲

محمد بن جریر طبری در تاریخ طبری می‌نویسد: « پارسیان گفته‌اند که کیومرث آدم بود، گویند کیومرث پسری به نام مشی داشت و مشی با خواهرش مشیانه تزویج کرد و سیامک پسر میشا و سامی دختر مشا تولد یافتند.» ۱۳

در تاریخ بناکتی می خوانیم: « به اتفاق ارباب تواریخ، اول کسی که پادشاهی کرد و آیین شاهی به جهان آورد کیومرث بود. و مغان گویند او آدم بود» ۱۴

در روضته الصفا می خوانیم که: « مجوس دعوی می کنند که کیومرث همان آدم البشر است و او را گِل شاه نیز خوانند و گویند او نخستین پادشاه است که بر آدمیان حکومت کرد.» ۱۵

در الفهرست ابن ندیم می خوانیم که: « گویند اول کسی که بفارسی سخن گفت کیومرث بود که فارسیان او را گِلشاه خوانند، او در نزد آنان ابوالبشر باشد» ۱۶

بدین گونه اگر همه تواریخ را ورق بزیم منظور از تواریخ که بعد از اسلام در خراسان نوشته شده است همه حرف فردوسی بزرگ را تأیید می دارند که:

سخن گوی دهقان چه گوید نخست - که نامی بزرگی به گیتی که جست
که بود آنکه دیهیم بر سر نهاد - ندارد کس آن روزگاران به یاد
مگر کز پدر یاد دارد پسر - بگوید ترا یک به یک در به در
که نام بزرگی که آورد پیش - کرا بود از آن برتران پایه بیش
پژوهنده نامه باستان - که از پهلوانان زند داستان
چنین گفت کآیین تخت و کلاه - کیومرث آورد و او بود شاه. نه آریایی ها و هخامنشی ها.

متکی بر اسطوره و تاریخ که در باختر و خراسان نگاشته شده است. کیومرث در اسطوره آدم البشر خوانده شده و در تاریخ ها، او اولین پادشاه بوده است، پس در این صورت آنهایی که از آریایی ها سخن می رانند. این آریایی های باید مخلوقات پیش از انسان باشند. یا باید خداوند اول نژاد آفریده باشد و بعد در تبنگ نژاد آنهم نژاد آریایی ها، انسان را. باید گفت، کله های که با مغز خود به بررسی تاریخ بپردازد و با زبان خود حرف بزنند، هرگز سعی نمی کنند که تاریخ سرزمین پر افتخار ما را به بهایی ناچیزی به بیگانگان بفروشند. این از خود بیگانه ها و خود فروخته ها، و آیین و فرهنگ باخته ها می باشند که پیشینه های تاریخ ما را دامن آویز بیگانه ها می سازند. این توطئه از امروزی نیست، این توطئه در ابعاد مختلف آن، از سالها و قرنهای بدین طرف جریان دارد.

ولی باید گفت که دانشمندان و فرهیختگان بسیاری در هر کشور و قوم ملتی بوده و می باشند که نمی خواهند دست به جعل تاریخ بزنند و یک ملت بزرگ را با سرزمین وسیع و تاریخ شکوهمندش دست خوش خود بزرگ بینی و خود پرستی و خود بزرگ سازی ها بسازند. یکی از این پژوهشگران به نام جناب دکتر فرهنگ مهر می باشد. این فرزانه نه ترک، نه پشتون و نه تاتار است و نه کاشغری، از پارس و از قوم پارس می باشد که تألیفات زیاد در عرصه آیین زرتشتی و تاریخ باستان دارند.

اکنون توجه عزیزان را همانگونه که در نخست اشاره کردم به پژوهش شاد روان داکتر فرهنگ مهر جلب می‌کنم که بیان حقایق را در استناد به تاریخ کلاسیک شرح می‌دهد. از لابلای این پژوهش علاوه بر اینکه به درستی واقعیت‌گرایی بیان فردوسی بزرگ مهر تأیید زده می‌شود که فرموده:

یکی نامه بود از گه باستان

سخنهای آن بر منش راستان

چو جامی گهر بود و منثور بود

طبایع زپیوند او دور بود

گذشته بر او سالیان شش هزار (۶۰۰۰)

گر ایدونگ پرسش نماید شمار.

اصل تاریخ واقعی سرزمین ما خراسان نیز در ارتباط به زندگی زرتشت پیغام آور خدا بیان می‌گردد، که هر سند آن گرز آهنینی بر تارک فرومایگان روزگار ما فرود می‌آورد، به ویژه بر تارک آنهایی که زرتشت را پیغمبر آریایی نژاد می‌خوانند و چهار تا ده هزار سال تاریخ هویت ملی و فرهنگی و آیینی و تمدن سرزمین ما را می‌خواهند نفی نمایند. در این پژوهش می‌خوانیم که:

«تاریخ کلاسیک:

تاریخ کلاسیک تاریخی است که نویسندگان و مورخین یونان از قول خود شان و یا از قول دانشمندان نامدار دیگر نوشته‌اند. روشن نیست، چرا غربیان که در هر مورد به نوشته‌های تاریخ نویسندگان و فلاسفه یونان استناد می‌کنند، هنگامی که پای تاریخ زرتشت به میان می‌آید، می‌کوشند آن نوشته‌ها را ندیده گرفته و یا مورد تردید قرار دهند!

دانشمندان نامدار یونان با دین و فلسفه زرتشت آشنا بوده‌اند و در باره آن سخن گفته‌اند. قدیم‌ترین سند موجود، نوشته‌ای در حاشیه کتاب الکیبیادس Alcibiades افلاطون است که بر گردان آن به فارسی چنین است: "گفته شده است که زرتشت در حدود شش هزار سال پیش از افلاطون می‌زیسته است، بعضی او را یونانی و برخی از ملت ماوراء دریا بزرگ می‌دانند. زرتشت دانش جهانی خود را از ورای نیکویی، یعنی از بینش والا آموخت. ترجمه نام زرتشت به یونانی، استروئوتس یعنی ستاره پرست است".

در تجزیه و تحلیل این شرح گایگر از دانشمندان متأخر می‌نویسد: همه مطلب این حاشیه نویسی، جز آنچه که مربوط به احتمال یونانی بودن زرتشت است، درست و مورد تأیید سایر نویسندگان نیز هست. مثلاً پلینی نوشته است که ارسطو و اودُخوس Eudoxus باور داشتند که زرتشت شش هزار سال پیش از افلاطون می‌زیسته است".

افلاطون زرتشت را یک جاپسر اورمزد اُرماس Ormoazez و جای دیگر خدمتگذار اورمزد میدانند. افلاطون در کتاب (السی بایدینز) از قول سقراط، راز های آموزش و پرورش ایران را می ستاید که فرزندان درباری را از ۱۴ سالگی به دانش پنهانی زرتشت آشنا می کردند. ارسطو هم مغان را شاگردان زرتشت می دانند و در کتاب دیالوگ می نویسد: " مغان بسیار قدیمی تر از مصریانند. آن ها به دو اصل باور دارند روح خوبی و روح بدی که نخستین را زئوس اُرماس (اورمزد) دومی را اریمانوس یا هادس (اهریمن) می نامند"

" از شاگردان پرودیکوس Prodicous همسفر سقراط یاد شده که آن ها نسخه ای از آموزش های زرتشت را در دست داشته اند" با بودن این همه قرائن، در آشنایی سقراط و افلاطون با فلسفه زرتشت تردید نمی شود کرد به ویژه با شباهت زیادی که بین جهان فر و هری مذنگ Menog زرتشت و جهان ایده افلاطون وجود دارد.

و اودُخوس Eudoxus کلدانی که در سده چهارم پیش از مسیح در قلمرو ایران می زیسته و با زرتشت و فلسفه او آشنایی کامل داشته و خود از دوستان نزدیک افلاطون بوده است. زمان زرتشت را شش هزار سال پیش از افلاطون ذکر می کند.

خانتوس لیدیانی Zakthus Lydia هم که در سده پنج پیش از میلاد (همزمان با اردشیر یکم هخامنشی) می زیسته و رساله ای در باره زرتشت نوشته، تاریخ زرتشت را ۶۰۰۰ هزار سال پیش از یورش خشایارشا به یونان ذکر می کند. با توجه به این که تاریخ یورش خشایارشا به یونان ۴۸۰ پیش از میلاد بوده است، تاریخ داده شده خانتوس به به ۶۴۸۰ پیش از میلاد بالغ می شود.

پلینوس Plinius از قول ارسطو تاریخ زرتشت را ۶۰۰۰ سال پیش از افلاطون می داند و با توجه به اینکه افلاطون در حدود ۳۴۸ پیش از زایش مسیح در گذشته، تاریخ زرتشت به چیزی نزدیک به ۶۴۱۰ سال پیش از میلاد می رسد.

هری می پوس Hermipus که در قرن سوم پیش از میلاد زندگی می کرده، تاریخ زرتشت را به هفت هزار سال پیش از مسیح می رساند. هرمودوروس hermodorus زمان زرتشت را ۵۰۰۰ سال پیش از جنگ تروی Troy ذکر می کند ۶۱۰۰ سال پیش از میلاد می شود.

دیوجنس لاریتوس Diogeke Laertius که در اوایل قرن سوم پس از میلاد زندگی میکرده تاریخ زرتشت را هفت هزار سال قبل از مسیح ذکر کرده است. پلوتارک مورخ نامدار هم که از ۴۶ تا ۱۲۵ بعد از میلاد می زیسته تاریخ زرتشت را هفت هزار سال پیش از میلاد می داند" فهرست نوشته های کلاسیک از این بیشتر است. سخن این است که با این همه اقوال معتبر چرا عده زیادی از دانشمندان متأخر، تاریخ کلاسیک را کنار گذاشته و به دنبال تاریخ سنتی رفته اند؟

یکی از دلایل آنان این بوده است که تاریخ کلاسیک زمان زرتشت را به دوران سنگ (عصر حجر) عقب می برد و مردمان آن زمان، بدوی و خانه به دوش، از راه شکار، جمع آوری میوه جنگل و ریشه نبات زندگی می کردند، و هنوز به مرحله روستا نشینی و کشاورزی وارد نشده بودند. در حالی که گات های زرتشت نشان می دهد که در زمان زرتشت، مردم شهر نشین بوده اند، و در آن کشاورزی فزون ستوده شده است.

حفاری های سال های اخیر نشان داده است که نظریه اولیه دانشمندان در باره آغاز شهر نشینی بر اشتباه بوده است! حفاری های پنجاه سال اخیر نادرست بودن الگو های قبلی را در باره میسر احتمالی تمدن در جهان، پیش از اختراع خط، نشان می دهد.

باستانشناس مری رستگاست **Mary Restgast** در کتابی که تحت عنوان: افلاطون: دوران پیش از تاریخ از هزار تا ده هزار سال پیش از مسیح در اسطوره و باستانشناسی نوشته و در سال ۱۹۸۶ چاپ کرده می نویسد: حفاری های جدید، مدل قدیمی سیر تمدن و فرهنگ را که بر اساس نظریه های کنت، داروین و گردن چایلدز فراهم شده بود بر هم زده است. تا کنون گمان می رفت مردمی که بین پنج تا سی و پنج هزار سال پیش از مسیح می زیستند، وحشی، خانه به دوش و همیشه از جایی به جایی دیگر در حرکت بودند. حد بالای تمدن آنان، شکار حیوانات، گردآوری میوه ها جنگلی، و ریشه درختان برای خوردن و زیستن بود. به گمان آن ها زراعت تنها پنج هزار سال پیش از میلاد، آغاز شده مری رستگاست می گوید که در قبولاندن این نظریه در باره شروع تمدن، گردن چایلدز که خود باستانشناس است، سهمی به سزا داشته است. چایلدز معتقد بود که تغییر روش زندگی مردم و سیر تمدن، تنها مولود علل اقتصادی است و سیر تمدن هم بگونه "خطی" **Liner** صورت گرفته است. او مدعی بود که، تحول از شکارچی گری و خانه بدوشی به زراعت و شهر نشینی در آخر بخش عصر حجر صورت گرفته است و آن انقلاب آخر عصر حجر خوانده شده است. مری رستگاست می گوید، حفاریات جدید نشان میدهد که، از ده هزار سال پیش از میلاد در نقاطی از جهان از جمله منطقه آسیا مرکزی (روسیه) آسیا نزدیک (ایران و افغانستان) آسیا متوسط (فلسطین و عراق)، اروپای جنوبی (ترکیه) و جنوب غرب اروپا (اسپانیا) شهر نشینی و زراعت وجود داشته است. تزئینات داخل غار های مربوط به تمدن "ماگدالس" در جنوب غربی اروپا به دوازده تا پانزده هزار سال پیش از میلاد بر می گردد. خرابه های قصری در فلسطین و کتل هویوک در آناتولی (ترکیه) مربوط به ده هزار سال پیش از مسیح می شود. حفاری های آسیا مرکزی و نزدیک (ایران، افغانستان، تاجیکستان و خوارزم جزو آن است و زادگاه زرتشت هم در آن محدوده است) مربوط به یازده تا ده هزار سال پیش از میلاد است. حفاری های آناتولی تمدن هفت هزار سال پیش از مسیح را نشان می دهد و دلالت دارد که مردم آن دیار، علاوه بر شهر نشینی، هنر معماری جالبی هم داشته اند. همچنین

حفری های منطقه ایران، افغانستان و آسیا مرکزی، حکایت از شهر نشینی مردم این مناطق در یازده تا ده هزار سال پیش از مسیح می کند. ایرانیان در آن دوران، حیوانات را اهلی نموده بودند و به کار زراعت می پرداختند. از روی شباهت هایی بین طرح ها و ظرف کشف شده، حدس زده می شود که، در اواخر هزاره ششم قبل از مسیح، مهاجرت دسته ای ساکنین آسیا نزدیک به جنوب شرقی اروپا صورت گرفته باشد. در نتیجه این کشفیات مری رستگاست مدعی است که، تحول یا انقلابی را که گردن چایلدرز به پنج هزار سال پیش از مسیح نسبت داده، واقعاً در نقاط آسیا و اروپا از پانزده هزار سال پیش از مسیح آغاز شده بود است.

مری رستگاست در مورد ایران و زمان زرتشت می گوید: با آن که پژوهش های باستانشناسی، در ایران ناتمام است. * ولی از آنچه که تا کنون به دست آمده، روشن است که در شرق رشته کوه های زاگرس - در مراغه در سنگ چخماق (گرگان)، در تپه گبرستان، در حاجی فیروز (نزدیک دریاچه ارومیه) در توگلک تپه آسیا مرکزی، دست کم بین پنج تا شش هزار سال پیش از میلاد شهر نشینی، مزرعه داری و کشاورزی معمول بوده است و گمان ابتدایی و وحشی بودن مردم این سرزمین ها در آن زمان، اشتباه محض است. در این نقاط خرابه هایی از خانه های خشتی، کوره های خشت پزی، ظروف مختلف از جمله کاسه و کوزه و وسایل کشاورزی مانند داس، چاقوی استخوانی، سندان دوطرفه، دانه های غلات و جو، کار های تزئینی چون دستبند، و کوزه های مقعر به رنگ قرمز، پیدا شده است که همه نشانه شهر نشینی، کشاورزی و تمدن است. * *

مری رستگاست می خواهد نشان بدهد که اولاً این ادعا که در شش هزار سال قبل از میلاد، مردم خانه به دوش بودند و هنوز شهر نشینی آغاز نشده بوده است نادرست است. ثانیاً بعضی از ظروف بدست آمده از زیر خاک، نشان می دهد که، لحياناً در آن زمان دین زرتشت ظهور کرده بوده است. از جمله آن ظروف، هاون کوچک و دسته هاونی است که به وسیله آن هوما را می کوبیدند و گریزی با سر دو آهو که روحانیون زرتشتی به کار می بردند. نویسنده نتیجه می گیرد که تاریخ کلاسیک یونان مستند تر از تاریخ سنتی زمان ساسانی است و تاریخ شفاهی آن را تایید می کند.

مری رستگاست می گوید که:

دین زرتشت یک انقلاب فکری، اجتماعی و مادی در سرزمین ایران و یج به وجود آورد که بر اثر آن، مردم خدایان پنداری را کنار گذاشتند، زندگی خانه به دوشی را ترک کردند، و به شهر نشینی، سازندگی، کار و کوشش و همکاری روی آوردند. در این که دین زرتشت در عصر فلز یا برنز پدید آمده، تردیدی نیست. زیرا در گات ها، واژه آگا به معنای فلز یا برنز است. اختلاف بر سر آغاز دوران برنز است. از جمله کسانی که تاریخ شش هزار سال را تأیید کرده اند، بهرام پاتا والا دانشمند پارسی است که روی محاسبات نجومی تاریخ زرتشت را ۶۳۱۲ قبل از مسیح می داند. فیروز آذر

گشسب هم این تاریخ را تأیید می کند. شاپور کاووس جی و پروفیسور شهریار جی، داداباهای بهارجه، تاریخی بین ۴۰۰۰ و ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد را بدست می دهند.

تاریخ سنتی :

آنگونه که پیدا است تاریخ سنتی در دوره ساسانیان جعل شده است. مورخین ایران مانند مسعودی و بیرونی آن را نقل کرده اند و نویسندگان متأخر هم، از آن دو اقتباس کرده اند. بنا براین، در تجزیه و تحلیل نهایی مآخذ، همان کتاب بندهشن است.

به گفته بندهشن: عمر جهان در سنت زرتشتی بر اساس بروج دوازده گانه، دوازده هزار سال دانسته شده است که به چهار دوره سه هزار سالی بخش شده است.

سه هزار سال نخستین، دوره روحانی مینوی بود، سه هزار سال دوم، به زندگی کیومرث و گاو مربوط می شود. در این دوره "جهان" صورت فلکی را به خود می گیرد. در دوره سوم انسان آفریده شد و اهریمن در همین دوره شروع به گسترش بدی ها و زشتی ها کرد. در آغاز هزاره هفتم انسان پدید آمد و تجدید حیات آغاز شد. در هزاره هفتم، تعدادی پادشاهان اسطوره ای شهریار داشتند. در طول هزاره هشتم ضحاک حکمروایی کرد. در آغاز هزاره نهم، فریدون بر ضحاک چیره شد و سر انجام در آغاز هزاره دهم اشوزرتشت ظاهر شد. در دوره سه هزاره چهارم، در آغاز هر هزاره یک ناجی یا سوشیانت برای رهایی بشر از بدی ها مأمور می شود تا در پایان این دوره که جهان تازه می شود (فرش کرت) مردگان به این جهان باز می گردند تا از گناه پاک شوند.

به گفته دینکر در دوره های سه هزار ساله اول و دوم، جهان در حالت مینوی و بدون بدی و گناه بود. اشوزرتشت در آغاز دوره سه هزار ساله دوم آفریده شد و در ازای این دوره، جهان به شکل مینوی بود و در آغاز هزار ساله سوم او به جهان مادی "گنتا" فرستاد شد. باید توجه داشت که بندهشن در اواخر ساسانیان و دینکرد سه سده پس از چیرگی تازیان نوشته شده است.

به نظر من، کسانی که تاریخ سنتی را پذیرفته اند، بر زمین سستی گام گذارده اند. تمام داستان، از دوازده هزار سال عمر زمین، تا تولد زرتشت در آغاز هزاره دهم، استعاره ای بیش نیست...

به نظر می رسد که ساسانیان مایل بودند شروع تاریخ سلطنت خود را با آغاز هزاره یازدهم که گفته می شد، زمان ظهور هوشیدر، نخستین نجات دهنده بعد از زرتشت بود، برابر کنند و با این کار بر اعتبار اردشیر بابکان بیفزایند. مگر در زمان ما، در جشن دوهزار و پانصد ساله بنیادگذاری شاهنشاهی ایران، در تغییر تاریخ برگونه ای عمل نشد که دوهزار و پانصد سال درست با آغاز سلطنت دومین شاهنشاه دودمان پهلوی تطبیق کند و به این ترتیب در حدود ۱۸۵ سال تاریخ ایران ندیده گرفته شد؟ جعل تاریخ، در خدمت رهبران سیاسی، پدیده نوی نیست!

شاید هم روحانیون می خاستند زمان زرتشت را در دوران تاریخ نوشته قرار دهند و از این رو، از شباهت اسمی استفاده کردند. و ویشتاسب کیانی را، همان ویشتاسب، پدر داریوش قلمداد کردند. چه طور ممکن است هرودوت، مورخ معروف یونانی که مقارن داریوش بزرگ می زیسته است، از هم عصر بون اشوزرتشت و ویشتاسب پدر داریوش، آگاه نبوده باشد؟ و یا اگر بوده، در امری به این مهمی به سکوت گذارنده باشد؟ با تردیدی که در زمان خود ساسانیان نسبت به صحت تاریخ سنتی شده است، با توجه به این که همه مورخینی که تاریخ زرتشت را بین شش تا هفت هزار سال پیش از میلاد ذکر کرده اند در دوران هخامنشیان و یا در زمان اسکندر زندگی می کردند و اگر زرتشت در زمان هخامنشی ها بوده است باید منطقاً از آن اطلاع میداشتند. حتی نوشته شده است که اودخوس و برخی دیگر هم ۲۱ نسک اوستا را مطالعه کرده بودند. اصرار علمای متاخر مانند، هنینگ، هرتسفلد، هرتل و زهنر و تقی زاده روی آن قابل فهم نیست!

بندهشن، تاریخ زرتشت را طوری معین می کند که ۲۵۸ سال پیش از انقراض سلسله هخامنشی می شود. مورخان ایرانی - مسعودی و بیرونی آن را ۲۵۸ سال پیش از یورش اسکندر مقدونی ذکر می کنند. (ما در نخست این نوشته مجبوریت های تاریخنگاران سنتی را ذکر کردیم. همچنان در جلد دوم و سوم کتاب نام و ننگ تفصیل مفصل راجع جعل کردن تاریخ از سوی آنها به عمل آمده است. س.ر.) به عبارت دیگر مطلب مندرج در بندهشن را، با عبارت دیگری تحویل می دهند و نویسندگان اروپایی متأخر هم، به نوشته آنان به عنوان یک دلیل اضافی استناد کرده اند.

هرتل نه تنها گشتاسب کیانی را همان ویشتاسب، پدر داریوش هخامنشی می داند، بلکه، مدعی است که ، به تقاضای زرتشت، داریوش دست گوماتای مغ را از تاج و تخت ایران کوتاه کرد! آیا ممکن است، مطلب به این مهمی را هرودوت که این اندازه به جزئیات پرداخته، نقل نکرده باشد تا پس از دوهزار و پانصد سال "هرتل" آن را کشف کند.

ابراهیم پورداود، شاپور کاووس جی، ادوارد مایر، کریستن سن، الدن برگ، گیگر، بارتولمه، لومل مری بویس و دانشمندان بنام دیگر، تاریخ سنتی را رد کرده اند.

از آنجا که تاریخ سنتی ۶۵۰ سال پیش از مسیح، با دلایل اثباتی قابل قبول نیست، بهتر است که یکبار و برای همیشه، کنار گذارده شود تا راه را برای پژوهشگری بیشتر، برای شناسایی تاریخ راستین نبندد. «۱۷»

اکنون بسیار کوتاه باید گفت که در تمام تواریخ از آریایی ها فقط در ۲۰۰۰ سال پیش از میلادی نام برده می شود و زرتشت را نیز آریایی می خوانند. در حالیکه اسناد ۶۰۰۰ تا ۷۰۰۰ هزار سال پیش از میلاد، تاریخ ظهور زرتشت را به اثبات می رساند. و ما میدانیم که زرتشت در دوره شاهنشاهی کی گشتاسب در بلخ بوده است. و نیز ما میدانیم که کیانیان بعد از پیشدایان بوده است. اکنون آنهایی که

پیشدایان، کیان و زرتشت را آریایی می خوانند باید پاسخ مستند ارائه نمایند که سه تا چهار هزار سال دیگر پیش از قوم آریایی را چگونه محاسبه می نمایند و در کجایی تاریخ پیکر را که قامت چهار، پنج هزاره ساله دارد، دفن می کنند. باید گفت ارائه ها وقتی میتواند ارزشمند و قابل قبول باشد که در آن جعل نشده باشد. و آنچه ارائه می گردد متکی بر اسناد و شواهد باشد نه پیشداوریهای از پیش ساخته، و ناشی از بغض و تعصب های ملی گرایانه و محلی پرستانه غیر عقلانی. با آن هم اگر عزیزان ما چون جناب صاحب نظری مرادی در تأکید غیر واقعی خود می خواهند به نحو از انحا زادگاه شان "شهر بزرگ" بدخشان را اثیرنیویجه می شمارند و آریایی را مشتاق از آن میدانند، بسیار خوب حرفی وجود ندارد، برای رضای خاطر شما قبول می کنیم که همه نسل بشر از دامن شما به وجود آمده. اما توجه کنید که باشندگان بومی نمی تواند خود را نژاد بخواند. شما آدم و حوا را از کدام نژاد می خوانید؟ من در اولین نوشته ام زیر عنوان «نه آریانی وجود داشته و نه آریایی بوده است هزاره و تاجیک، ازبیک و پشتون همه مردمان بومیی شانزده شهر اهورایی اند» همین مطلب را افاده نموده بودم. که غیر از برتری طلبان همه بسیار صمیمانه پذیرفتند. زیرا نشان انسان دوستی و پیغام شهروندی شدن میان اقوام مختلف افغانستان را داشت.

نام سرزمین ما:

برخی از دوستان پرسیده اند که اگر نام سرزمین ما به نام آریانا یاد نمی گردیده پس به کدام نام یاد می شده و چه نام بالای آن بگذاریم.

به پاسخ این عزیزان باید عرض کرد که بنا بر شهادت همه تواریخ، نام سرزمین ما از زمان پیشدایان تا اشغال اسکندر مقدونی، هر بخش آن به همان نامهای یاد می شده که در اوستا آمده و عبارت از شانزده شهر می باشد. بعد از حمله اسکندر این سرزمین به نام باختر یاد می گردیده است. از نیمه دوم دوره کوشانیان تا دهه های اول قرن ۱۹۱۹ میلادی سلطنت ابدالیان این سرزمین خراسان نام داشته است. بعد از آن به افغانستان مسمی گردانیده شد.

از لحاظ نژادی ما کیه هستیم؟

خدمت این عزیز باید عرض نمود. که از لحاظ نژادی ما به نژاد انسان تعلق داریم. انسانهای که از دهها هزار سال پیش بدینسو در شانزده شهر (اوستایی) بود و باش داشته ایم، اقوام مختلف را تشکیل داده ایم و تا به امروز همچنان زندگی میداریم. ما مردم خراسان زمین هستیم که در ادوار مختلف تاریخ هر قومی از ما در شانزده شهر اوستایی ریشه دارند. طرح مساله نژادی در حوزه نژاد انسان یک طرح مشمئز، مذموم و انسان ستیزانه است. ما عواقب این چنین طرح و باور را در امریکا لاتین

و افریقا و رژیم فاشیستی هیلتری در آلمان دیدیم. بستر هویت تاریخی ملی و فرهنگی ما در هزاره های پیش از میلادی در وجود پندار ها و گفتار ها و کردار ها مردم شانزده شهر اهورایی و بعد از آن بصورت مجموعی در وجود مردمان خراسان زمین باید جستجو شود.

از جناب مرادی صاحب و همه عزیزان که میخواهند در باره این پرسش و رد نژاد آریایی از زبان یک شرق شناس متبحر ایران دکتر رضا مرادی غیاث آبادی که می گوید: «بنوبه خودم، اگر کسی از من بپرسد که این "آریائی" آیا تعریفش چیست، چه ویژگی دارد، ظاهرش به چه شکل، و از چه فرهنگی برخوردار است، پاسخی ندارم...» حرفهای بیشتر را بشنوند لطفاً به این آدرس در اینترنت مراجعه کنند.

<http://www.youtube.com/watch?v=GW۸۰osRnPY>

آیا نژادی خالص آریایی وجود دارد؟

اصولاً چنانکه گفتم طرح مسأله نژاد به ویژه در اروپا و امریکا و کشور های پیشرفته جهان همانقدر حساسیت دارد که انکار هلوکاست. چنین یک طرح را شرم آور میدانند. اما آن کسانی خود را از نژاد خالص آریایی در افغانستان قلمداد می کنند، باید پرسید که آیا آدرس هفت پشت خود را داده میتوانند؟ در سرزمین ما کمتر کسی ثابت کرده می تواند که چند پشت بیشتر آن یونانی یا عرب یا مغول نبوده باشد. عزیزان این سرزمین مورد تهاجم، مهاجرت و عبور صد ها قوم در طول تاریخ خویش قرار گرفته است که نمی شود حتی از قومی خاص صحبت نمود چه رسد به نژاد به معنی تعبیض و تبغیض، برتری جویی و خود پسندی آن.

آقای راوش می شود از زندگینامه تان مختصر چیزی بنوسید:

خدمت این عزیز که حتماً بسیار جوان اند، باید گفت که:

من در بهمن ماه (دلو) ۱۳۳۰ خورشیدی در محله "خوابگاه" کابل تولد شده ام، دوره ابتدایی را در مکتب محمود هوتکی در کابل، متوسطه را در جمعیت نوبهار بلخ و از صنف ۹ به بعد لیسه حبیبیه را تمام نموده ام. بعد از فراغت از مکتب حبیبیه به حیث خبرنگار در آژانس باختر وظیفه اجرا می نمودم و در سال ۱۹۸۰ جهت تحصیلات عالی عازم تاشکند مرکز ازبیکستان شدم و در سال ۱۹۸۶ میلادی دانشکده ژورنالیزم را در دانشگاه دولتی ازبیکستان به سویه ماستری تمام نمودم.

کار های دیوانی من: خبرنگار آژانس باختر، (در کابل، جوزجان و هلمند) مفسر بین المللی روزنامه هیواد، رئیس دفتر مطبوعاتی صدراعظم، رئیس نشرات وزرات کار و امور اجتماعی، مفسر سیاسی روزنامه جمهوریت در تاجیکستان، مفسر مسایل اجتماعی تلویزیون تاجیکستان، تدریس تاریخ ادبیات معاصر افغانستان بگونه افتخاری در دانشگاه تاجیکستان و اکنون غریب در یکی از شهر های آلمان.

اما باید گفت که بیشترین اوقات عمر من در دانشکده زندگی سپری شده است. سفر های من چه در هنگام تحصیل در ازبیکستان چه در هنگام هجرت در تاجیکستان به بخارا، سمرقند، قوقند، فرغانه، خیوه، بدخشان، زرفشان، خجند و سغد تقریباً بیشترین کشور های اروپایی، و در داخل افغانستان بر علاوه بلخ که زادگاه و آرامگاه پدر بزرگوارم می باشد. مناطق تاریخی چون هرات، غزنی، جوزجان، فاریاب، قندهار، هلمند، فراه، تخار و کندز سرچشمه آموزشها من به شمار می رود و هر شهر و کشور برایم دانشکده بوده که بیشترینها را از آنجا ها آموخته ام.

در پایان، این بحث را برای خود پایان یافته می دانم، تا به یاری دوام عمر و صحت فرصت یابم که جلد چهارم کتاب نام و ننگ یا تولد دوباره خراسان کهن در هزاره نو را، تکمیل نمایم. مسلماً یادداشت های را که از موزه و کتابخانه معتبر جهان جمع آوری نموده ام در این رابطه و بخشهای دیگر از تاریخ سرزمین ما را در آنجا به نشر خواهیم رساند. اما بدون شک نوشته، نقدها و پژوهشهای و نظرات هر عزیزی را با کمال دقت خواهیم خواند و فیض خواهیم برد.

از جناب پروفیسور لعل زاد، جناب اکادمیسن دستگیر پنجشیری، جناب داکتر صاحب نظر مرادی، جناب عبدالواحد سیدی تشکر می کنم در این بحث سهم گرفتند، واقعاً از ارشادات ایشان حرفهای زیادی را آموختم. همچنان از آنده از عزیزان که در اظهار نظرها اشتراک سالم ورزیدند هرچند که با نامهای مستعار آمدند نیز ابراز تشکر می نمایم.

خرد یار و مددگار همه

آلمان ۱۵ مارچ ۲۰۱۰

پی نوشتها:

- ۱ - محمود افشار یزدی، افغان نامه، چاپ خوشه تهران، ج ۱ ص ۴۸
 - ۲ - ر.گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چاپ ۱۵، سال ۱۳۸۳ تهران، ص ۱۲۴
 - ۲ - احمد علی کهزاد، تاریخ افغانستان، جلد ۱ ص ۳۳۰ - ۳۳۶
 - ۳ - همانجا، ص ۳۴۲
 - ۴ - غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۴۰
 - ۵ - محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۲۰ ج ۱
 - ۶ - شاهنامه فردوسی، متن کامل بر اساس چاپ مسکو، تهران ۱۳۷۷، چاپ سوم
- رجوع شود به جلد اول تاریخ ده جلدی مرتضی راوندی، تاریخ سه جلدی روزگاران کهن ایران اثر داکتر عبدالحسین زرینکوب و مقدمه کتاب سه جلدی ونیداد، تألیف هاشم رضی.

- ۷ - رومن گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، نشر انتشارات علمی، تهران ۱۳۷۴، ص ۱۷۱ - ۱۷۹
- ۸- جمعه ۱۳ مه بی بی سی سال ۲۰۰۵
- ۹ - احمد علی کهزاد، تاریخ افغانستان ج ۱ ص ۱۹۶
- ۱۰ - ویل و آویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه ۲۲ مترجم، نشر انتشارات علمی، تهران فصل اول، ج ۱، ص ۴۶۰
- ۱۱ - ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، چاپ چهارم ۱۳۷۷ تهران، ص ۱۴۰
- ۱۲ - ابو الحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ۶ تهران ۱۳۷۸ ص ۲۱۵
- ۱۳- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ۵ سال ۱۳۵۷ تهران، ص ۹۹
- ۱۴ - داود بن محمد بناکتی، تاریخ بناکتی، چاپ ۲ به کوشش جعفر شعار، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۸ ص ۲۷
- ۱۵ - محمد بن خاوند شاه بلخی، روضته الصفا، تهذیب و تلخیص دکتر عباس زریاب، چاپ دوم، ج ۱، ۱۳۷۵، تهران ص ۱۱۰
- محمد بن اسحاق بن ندیم، الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، چاپ ۱ تهران ۱۳۸۱ ص ۲۰
- *{باید گفت که پژوهشهای باستان شناسی در افغانستان آغاز نشده و اگر کم و بیش صورت گرفته به غارت رفته. یا اگر چیزی غیر قابل انتقال وجود داشته جعل نمودند، هرگز نخواستند اند که تاریخ کشور ما را پیش از کوشانیان نشان بدهند، تندیس های بامیان که را مجسمه های بودا معرفی کرده اند، در حالیکه یکی از این مجسمه ها مرد بود دیگر آن زن، چگونه میتواند که بودا هم مرد باشد و هم زن. برای دریافت معلومات رجوع شود به نوشته این قلم زیر عنوان "بودای بامیان یا یک غلط مشهور" در جلد سوم کتاب نام و ننگ س.ر.}
- **{گفتنی است که من در جلد اول و دوم کتاب نام و ننگ از کشفیاتی در افغانستان نام برده ام که به وسیله باستان شناسان قدامت آن تا پیش از چهل هزار سال در دره سمنگان تعیین گردیده است، بر علاوه آنکه در جلد دوم آثاری خطی را بیان داشته ام که در دوره میترایی در کشور ما وجود داشته است. س.ر.}
- ۱۷ - داکتر فرهنگ مهر، دیدی نو از دینی کهن (فلسفه زرتشت)، چاپ سوم ۱۳۷۸، چاپ دیبا، ثبت شده در کتابخانه ملی ایران، ص ۱۱۵ تا ۱۲۵ توأم با منابع و مأخذ
- ۱۸ - <http://www.satavez.blogfa.com>

یادداشت:

در زمینه این بحث، اسناد زیاد وجود داشت که نخواستم صرف به دو منظور آنها را در این مقال بازنویسی نمایم: یک به دلیل آنکه از اطاله سخن کاسته باشم و دو دیگر چون اکثر آن اسناد در کتاب سه جلدی نام و ننگ ذکر است. اگر از آن منبع می نوشتم، باز آقای عبدالواحد سیدی را مست خشم می نمودم که چرا باز خوانندگان را در کوچه های آثار خود سرگردان کرده ام. به هر حال من از جناب پوهاند رسول رهین مسوؤل سایت "خاوران" و جناب پریانی سر دبیر روزنامه وزین ماندگار و دیگر رسانه ها و موسسات دانشی می خواهم که اگر موافق باشند، میتوانم کتاب دوم و سوم نام

ننگ را در اختیارشان قرار دهم تا آنگونه می خواهند به نشر سپارند. همچنان از اکادمی علوم به ویژه بخش تاریخ آن اگر وجود داشته باشد، آرزو برده می شود تا نوشته ها و پژوهشهایی را در خصوص تاریخ کشور در رسانه در نظر بگیرند تا باشد که نسل امروز و فردای ما بتوانند تاریخ سرزمین شان را آنگونه که واقعیت دارد و حقیقت بوده بنویسند و از آن آگاه شوند.

۱۸ می ۲۰۱۰ ۱۱:۰۷:۲۵

www.esalat.org